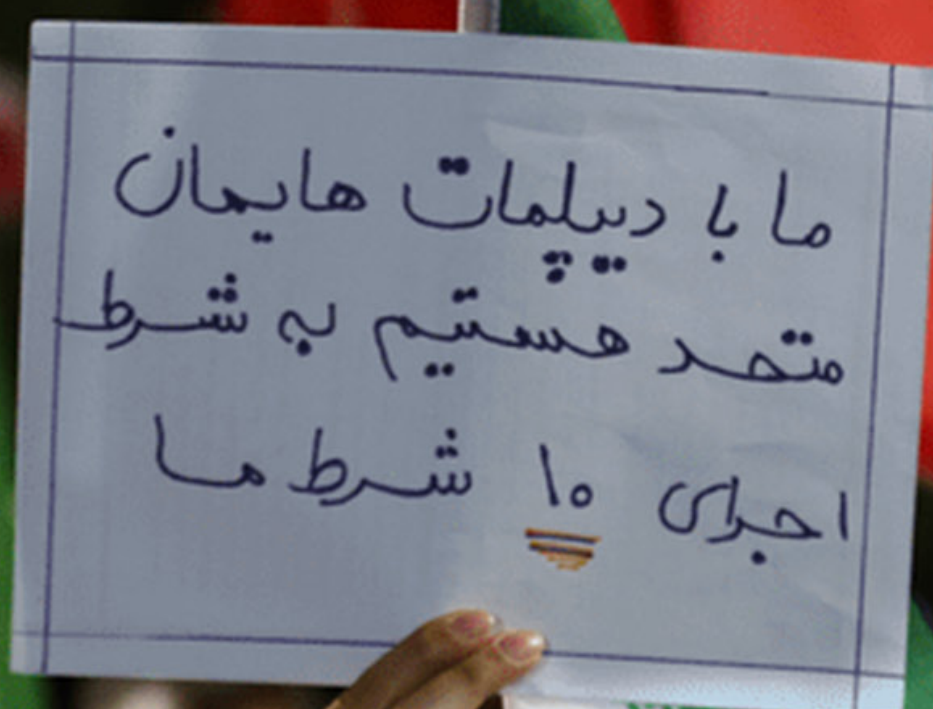




رصد

عقلانیت انقلابی و ساختارگریزان

ویژه نامه جنگ – شماره نهم

پژوهشکده مطالعات حکمرانی فرهنگی اجتماعی

فروردین ماه ۱۴۰۵



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَنْ زَارَهَا فَلَهُ الْجَنَّةُ

آنکه فاطمه معصومه را زیارت کند بهشت برای اوست

امام رضا علیه السلام | کامل الزیارات، ص ۵۳۶، ح ۸۲۶

آستان مقدس رضوی
aqr.ir



این شماره تقدیم می شود به

سید مجید خاخر

پژوهشگاه مطالعات امنیت و پیشرفت

وحید فراهانی

یاسر زمانی

محمدصادق نادری، مجتبی دانشی، مهدی صدرزاده، حسین قاسمی فر، علی اصغر بخشی زاده، علیرضا نعمتی

صاحب امتیاز:

مدیرمسئول:

سردبیر:

نویسندگان:

سخن سردبیر

مراقب دو سر قیچی باشیم

ساختارگريزان چه کسانی هستند؟

تحليل مواضع "جریان ساختارگريز" در چهل روز نخست جنگ

عقلانیت انقلابی در برابر تفرقه افکنی های ساختارگريزان

وقتی مسئله سازی جای مسئله اصلی را می گیرد

مسأله توازن در مواجهه با تقابل های ملی

خیابان و ذهنیت از مذاکره

۴

۶

۸

۱۰

۱۲

۱۵

۱۷

۱۹

سخن سردبیر



یکی از توصیه‌های من این است؛ بعضی از ایرادها و انتقادهای دانشجویان به مسئولان، بر اثر بی‌اطلاعی است. مثلاً فرض کنید چرا وعده صادق ۲ در فلان وقت انجام نگرفت؛ اگر در فلان وقت انجام میگرفت، فلان حادثه [شهادت سید حسن نصرالله] اتفاق نمی‌افتاد؛ #خب-این-درست-نیست؛ این درست نیست. آن کسانی که متصدی این کارها هستند، دلبستگی‌شان، وابستگی‌شان، عشقشان و آمادگی‌شان به انقلاب کمتر از من و شما نیست؛ آنها را نمی‌شود متهم کرد؛ محاسبه دارند، حساب دارند، با محاسبه کار میکنند، اگر شما هم جای آنها بودید همین کار را انجام می‌دادید.

این جملات رهبر شهید در دورانی است که برخی چهره‌ها و کنشگران منسوب به جبهه انقلاب، فرماندهان و بزرگان نظام را برای اقدامات نظامی علیه دشمن تحت فشار قرار می‌دادند. در روزهایی که ایران اسلامی بار دیگر در فضایی جنگی قرار گرفته و این فشارها آغاز شده است، مرور این سخنان الزامی است.

"ساختارگريزان" عنوانی است که گرچه در ابتدای امر نامانوس به نظر می‌رسد، اما در صدد توصیف جریانی است که در یک دهه گذشته اثرات مهمی بر فضای گفتمانی و کنش‌های جریان انقلابی در کشور داشته است. جریانی که در ایام کرونا و اعتراضات به مسأله واکسن، در برهم زدن سخنرانی‌های مختلف افراد منتسب به نظام و ... برخلاف منصوصات رهبری شهید عمل کرده‌اند.

مطالعه سوابق و کنش‌های این جریان نیازمند یک پروژه مفصل مطالعاتی و میدانی است، اما به نظر می‌رسد که کنش‌های ایشان در بزن‌گاه فعلی انقلاب اسلامی، اثر راهبردی بر انسجام اجتماعی خواهد داشت. در روزهایی که ملت ایران مبعوث شده و در حال مبارزه با طواغیت عالم است، انسجام رمز اصلی پیروزی است، به نظر می‌رسد ساختارگريزان، دانسته یا ندانسته، به این مسأله حمله‌ور شده‌اند.

از طرح موضوع انحلال شعاع تا زیر سوال بردن افراد و شخصیت‌هایی که روزهای متوالی در معرض تهدید از سوی رژیم‌های منحوس آمریکا و اسرائیل بوده‌اند و در نهایت ایجاد دوگانگی در صفوف شبانه ملت، از دستاوردهای چند روزه ایشان بوده است.

باید توجه داشت که نقد با ساختارگريزی فاصله دارد. ممکن است دلسوزانی در فضای رسانه و افکار عمومی و برای اصلاح، انتقاداتی را برای بهبود برخی از تصمیمات و سیاست‌ها مطرح کنند، اما این انتقادات هیچ‌گاه به معنای عبور از ساختارهای رسمی و تخریب همه‌جانبه نیست.

در مقابل این جریان، آنچه که انقلاب اسلامی به آن نیاز دارد، «عقلانیت انقلابی» است که در آن از احساس تکلیف‌های موهوم پرهیز شود، به ساختارهای صالح اعتماد گردد و دانسته شود که چه اظهارنظری و در کجا باید مطرح شود.

آنچه در این میان باید مورد توجه قرار گیرد، لزوم حفظ پیوند میان آرمان‌های انقلاب و ساختار جمهوری اسلامی است. این پیوند است که می‌تواند در روزهای سخت، از جمله پس از آتش بس

و در مواقع بحران‌های خارجی، به‌عنوان پشتوانه‌ای قوی برای بقای نظام و استمرار اهداف انقلاب عمل کند. با توجه به این مسأله، نخبگان، رسانه‌ها و کنشگران اجتماعی باید در تلاش باشند تا از دوقطبی‌سازی‌های داخلی جلوگیری کنند و فضای کشور را به سوی انسجام بیشتر هدایت نمایند.

در نهایت، مهم‌ترین وظیفه نخبگان انقلابی و مدیران کشور در این دوره، توجه به «توازن» است. توازن میان آرمان‌خواهی و واقعیت‌های میدانی و اقتضایی باید در دستور کار قرار گیرد تا کشور در برابر تهدیدات داخلی و خارجی به‌طور مؤثر عمل کند. اگر این توازن به درستی حفظ شود، هیچ تهدیدی از درون نمی‌تواند به‌راحتی در پایه‌های انقلاب شکاف ایجاد کند.

این شماره نشریه رخداد تلاش می‌کنید نگاهی به تلاش‌های جریان ساختارگریزان در طول دوره نبرد رمضان داشته باشد ■

مراقب دو سر قیچی باشیم

مهدی صدرزاده



صورت بندی گفتمان ها در بحران ها یکی از وظائف اصلی قوای فکری حاکمیت هاست. شرایط فعلی ایران اسلامی صرفاً محل کنشگری انقلابیون و ضد انقلاب نیست. به نظر می رسد در فضای داخل برخی از منازعه ها بر سر تفسیر راه، اولویت ها و نسبت آرمان با ساختار شکل گرفته است. مسئله اینجاست که گفتمان اصیل انقلاب اسلامی، که هم به آرمان های انقلاب و امامین قبلی وفادار است، هم به ساختار اعتماد دارد، هم عدالت را مطالبه می کند و هم تبعیت از رهبری را معیار تشخیص می داند، امروز در میان دو قرائت مختلف در حال فشرده شدن است.

یک سوی این قیچی، جریانی است که در پی تفکیک انقلاب اسلامی از جمهوری اسلامی است، و سوی دیگر، جریاناتی هستند که در ایام آتش بس، بی اعتمادی حداکثری به سیستم را ترویج می دهند؛ بی اعتمادی ای که ریشه های آن به سال ها پیش و حتی به ایام کرونا و بحران واکسن بازمی گردد. اولین جریان را می توان واقع گرایان استحاله گرا نامید، و دومی را به حق می توان جریان های ساختارگیز دانست.

جریان نخست، از یک مبنای به ظاهر عقلانی آغاز می کند اما در نهایت به تهی سازی انقلاب از روح تاریخی و هویتی اش می رسد. این جریان، به ویژه از دهه نود به این سو، با طرح این ایده که «ما دیگر در مرحله انقلاب نیستیم، بلکه در مرحله جمهوری اسلامی هستیم»، تلاش کرد میان «انقلاب اسلامی» و «جمهوری اسلامی» تفکیک برقرار کند. در این قرائت، انقلاب ۵۷ یک رخداد مؤسس بود که کارکرد خود را انجام داده و اکنون باید جای خود را به منطق دولت داری، محاسبه گری، توسعه اقتصادی و سازگاری با اقتضائات نظم جهانی بدهد. در این نگاه، آرمان های انقلاب اگر هم به کلی نفی نشوند، به حاشیه رانده می شوند؛ نه به عنوان موتور محرک، بلکه به عنوان میراثی نمادین که نباید در تصمیم گیری های واقعی مزاحم «کارآمدی» شود. این ادبیات ذیل دو مساله تولید ثروت ملی یا قدرت ملی در دهه هشتاد ریشه دارد و چهره های آن در برخی از مقاطع از شخصیت های سیاسی مهم کشور بوده اند.

این جریان، در عمل جمهوری اسلامی را از مهم ترین منبع تولید قدرتش تهی کند. جمهوری اسلامی بدون روح انقلاب، فقط یک ساختار بوروکراتیک خسته و بی افق خواهد بود؛ ساختاری که شاید بتواند امور روزمره را مدیریت کند، اما نه توان بسیج اجتماعی خواهد داشت، نه قدرت ایستادگی در موقعیت های خطیر و نه ظرفیت الهام بخشی. آنچه در تجربه تاریخی جمهوری اسلامی به آن عمق، ظرفیت و ماندگاری بخشیده، دقیقاً پیوندش با گفتمان انقلاب اسلامی بوده است. حذف این پیوند، نه واقع گرایی، بلکه نوعی استحاله آرام است. این رویکرد، می خواهد هزینه آرمان را حذف کند، بی آنکه بفهمد خود آرمان، یکی از منابع اصلی قدرت ملی است. این جریان در ادبیات سیاسی معروف به دادن امتیازات مختلف در قابل آمریکا و قدرت های بزرگ بوده است.

اما در نقطه مقابل، جریان دوم قرار دارد؛ جریانی که نه از آرمان دست می کشد و نه خواهان عبور

از انقلاب است، بلکه به نام انقلاب سخن می‌گوید. مسئله اینجاست که قرائت او از انقلاب، یک قرائت تقلیل یافته و بی‌اعتنا به نسبت پیچیده میان آرمان، مصلحت، ساختار و زمانه است. ساختارگريزان تکلیف را از مصلحت جدا می‌کند، هر رویکرد مصلحت‌گرایانه را با برچسب سازش می‌کوبد و خود را «وجدان بیدار» معرفی می‌کند اما در واقع «اپوزیسیون ارزشی» است.

ساختارگريزان، در ظاهر مدافع خلوص انقلابی‌اند، اما در عمل یکی از مهم‌ترین بنیان‌های انقلاب اسلامی، یعنی «اعتماد به ساختار برآمده از ولایت و مردم» را تضعیف می‌کنند. آن‌ها هر جا تصمیم رسمی با تصور ذهنی‌شان از انقلاب منطبق نباشد، به جای تحلیل موقعیت، شروع به تخریب تصمیم، تخطئه مسئول، دوقطبی‌سازی فضا و بسیج هیجانی می‌کنند. نتیجه چنین رویکردی آن است که جمهوری اسلامی، نه به عنوان ظرف تحقق انقلاب، بلکه به عنوان مانع آن بازنمایی دیده و عملاً در حال فرسایش درونی نظام است.

تفاوت این دو جریان روشن است، اما اشتراکشان مهم‌تر است. جریان اول، انقلاب را به نفع جمهوری اسلامی فاقد آرمان می‌زداید؛ جریان دوم، جمهوری اسلامی را به نام انقلاب بی‌اعتبار می‌کند. اولی می‌گوید برای بقا باید از بار ایدئولوژیک و انقلابی کاست؛ دومی می‌گوید برای وفاداری باید هر ملاحظه ساختاری و تدبیر رسمی را کنار گذاشت. اولی به استحاله هویتی ختم می‌شود و دومی به فرسایش نهادی. هر دو، به دو شیوه متفاوت، پیوند طبیعی و حیاتی میان «انقلاب اسلامی» و «جمهوری اسلامی» را قطع می‌کنند.

مراقبت فکری، عملی و گفتمانی این روزها در این است که بدانیم انقلاب اسلامی دقیقاً نقطه تعادل و قدرت است. این گفتمان نه مانند جریان اول، انقلاب را یک امر مصرف‌شده تاریخی می‌بیند و نه مانند جریان دوم، انقلاب را به یک سلسله شعارهای حداکثری و بی‌محابا فرو می‌کاهد. گفتمان اصیل می‌فهمد که انقلاب اسلامی بدون جمهوری اسلامی، به خاطره‌ای آرمان‌خواهانه اما بی‌اثر تبدیل می‌شود؛ و جمهوری اسلامی بدون انقلاب اسلامی نیز به نظمی اداری، محافظه‌کار و فاقد قدرت بسیج بدل خواهد شد. بنابراین، نسبت این دو، نسبت روح و کالبد است: انقلاب روح جهت‌دهنده است و جمهوری اسلامی کالبد تحقق‌بخش.

اگر بخواهیم این معانی را به روز رسانی کنیم باید بدانیم که خیابان نباید به نفع هیچ کدام از این دو جریان مصادره شود. اگر جریان اول دست بالا را بگیرد، این خیابان تهی از معنا می‌شود و به جمعیتی خنثی و به یک فستیوال فرو می‌کاهد. اگر جریان دوم دست بالا را بگیرد، همین خیابان به میدان تسویه‌های درون‌جبهه‌ای و دوقطبی‌های مخرب تبدیل می‌شود. در هر دو حالت، آن «انسجام فعال» که یکی از مهم‌ترین دستاوردهای شرایط اخیر است، آسیب می‌بیند ■

ساختارگريزان چه کسانی هستند؟

علی کاویانی



روایت و فهم انقلاب اسلامی در حوزه مبانی از ابتدای انقلاب تاکنون یکی از موضوعات چالش برانگیز بوده است. در هر مرحله ای از انقلاب، یکی از ویژگی‌های برجسته رهبران، ارائه خط اصلی انقلاب و پالایش اندیشه‌های اصیل انقلاب از افکار و ایده‌هایی است که ممکن است از آن تفکر فاصله داشته باشند.

در سال‌های اخیر، شاهد ظهور جریان‌هایی هستیم که توانسته‌اند از ظرفیت‌های ابزارهای نوین ارتباطی و شبکه‌های اجتماعی بهره‌برداری کنند. این جریان‌ها به‌ویژه در میان جوانان و اقشار مذهبی و حتی طلاب جوان، جایگاه خود را پیدا کرده‌اند و فعالیت‌های خود را به‌صورت ترکیبی از کنش‌های میدانی و آنلاین پیش برده‌اند، به‌گونه‌ای که حتی تأثیراتی بر سیاست‌گذاری‌های رسمی داشته‌اند. در سطح فکری، ساختارگريزان اعتقاد دارند که هرگونه تغییر در سیاست‌گذاری‌های رسمی، به‌ویژه در موضوعات حساس، انحراف از اصول انقلاب است و مفهوم مصلحت عملاً جایگاهی در منظومه فکری انقلاب وجود نداشته و به معنای انحراف از مسیر صحیح انقلاب است.

یکی از ویژگی‌های برجسته این جریان‌ها، ترکیب هسته فکری سخت با استفاده از شبکه‌های ارتباطی سیال است. در این هسته، بر مفاهیمی همچون «تکلیف‌گرایی سیاسی» تأکید ویژه‌ای دارند و بر این باورند که حتی در شرایط بحران یا جنگ، باید از هرگونه سازش یا مذاکره با دشمنان داخلی یا خارجی اجتناب کرد. این رویکرد باعث می‌شود که تغییرات در سیاست‌گذاری‌ها یا تصمیمات اجرایی، حتی اگر به مصلحت عمومی باشد، با مقاومت جدی از سوی این گروه‌ها مواجه شود.

در عرصه رسانه‌ای، این جریان‌ها توانسته‌اند از فضای مجازی بهره‌برداری کرده و روایت‌های خود را به سرعت منتشر کنند. پیام‌رسان‌هایی مانند «ایتا»، امکان تشکیل حلقه‌های خصوصی و مباحثات اعتراضی را فراهم آورده‌اند، و این گروه‌ها با استفاده از این فضا، فشارهای اجتماعی خود را گسترش داده‌اند. کنش‌های میدانی مانند تحصن‌ها، تجمعات و اعتراضات خیابانی، به‌طور هم‌زمان در فضای مجازی بازتاب می‌یابند و قدرت این جریان‌ها را بیشتر می‌کنند.

این جریان‌ها اغلب در موضوعات حساس کنشگر بوده و هرگونه تعدیل را به‌عنوان «سازش» و «تضعیف اصول» معرفی می‌کنند. این نگرش می‌تواند در مسائل حساس، مانند تغییرات فرهنگی یا اجتماعی، فشارهایی ایجاد کند که گاهی منجر به، اتخاذ تصمیمات بدون در نظر گرفتن ملاحظات ثانویه شود. اما برخی بزنگاه‌های تاریخی در این روند کنشگری این جریان‌ها اهمیت ویژه‌ای دارند. در ماجرای واکسن کرونا این جریان علی‌رغم مشی رهبری در احترام به نظر جامعه پزشکی روند دیگری در پیش گرفت. یکی از اقدامات این جریان در سالهای گذشته بر هم زدن سخنرانی‌های افراد و شخصیت‌ها بوده که در برخی از مقاطع از جمله پرت کردن مهر به ریاست وقت مجلس، موجب نهیب شدید رهبری گردید و علی‌رغم این نهی همچنان در نسبت به افراد

دیگر ادامه یافت. آتش زدن سفارت عربستان و ده ها بزنگاه های دیگر که هزینه های گزافی برای نظام ایجاد کرد از دیگر کنش های این جریان است. در مواجهه با مذاکرات ایران و آمریکا، این گروه ها با القای نگرش هایی همچون «مذاکره برای تسلیم منافع ملت» به طور جدی از این نوع مذاکرات انتقاد کرده اند. آن ها بر این باورند که هرگونه مذاکره با دشمنان خارجی و حتی تغییرات در سیاست های بین المللی، تهدیدی برای اصول انقلاب و استقلال کشور است.

این مرقومه منکر انتقادهای، نظرات و رویکردهای انتقادی به مسائل و سیاست های نظام از جمله مذاکرات اخیر نیست، اما مساله اینجاست که این طیف به دلیل رویکرد جریانی، یک جبهه علیه ساختار و سیستم ایجاد می کند و این می تواند انسجام اجتماعی را تحت الشعاع قرار دهد.

آنچه که جریان های ساختارگرایز را از سایر گروه ها متمایز می کند، پایگاه مذهبی و استفاده از نمادهای دینی برای مشروعیت بخشی به کنش هایشان است. این باعث می شود که اعتراضات و کنش های آن ها در نگاه بخشی از جامعه به عنوان «اعتراضات دینی» و «هشدارهای شرعی» تلقی گردد و هرگونه مخالفت با آن ها به راحتی به عنوان مخالفت با دین و اصول اسلامی تعبیر شود. این وضعیت می تواند چالش های امنیتی و اجتماعی جدی برای کشور به وجود آورد ■

تحلیل مواضع "جریان ساختارگریز" در چهل روز نخست جنگ

حسین قاسمی فرد



در چهل روز نخست جنگ ایران با آمریکا و اسرائیل، در کنار جبهه‌های نظامی، جریان دیگری به دنبال روایت سازی خود بود. جبهه‌ای که با حضور در خیابان و پشتیبانی مجازی، و با ایجاد هسته‌ای اصلی در پیام‌رسان داخلی «ایتا»، به میدان می‌آید. در این عرصه، جریانی که پیش از این با عناوینی چون «ساختارگریز انقلابی» یا «حاشیه‌سازان» شناخته می‌شود، با بهره‌گیری از فضای بحرانی، به یکی از فعال‌ترین کنشگران در میدان واقعی و فضای مجازی تبدیل می‌شود. آنها با تجربه‌ای که در اجتماعات خیابانی دارند و با استفاده از انحصاری که در سایه فیلترینگ پیام‌رسان‌های خارجی ایجاد شده است، از «ایتا» به عنوان پایگاه و منبع راهبردی خود شروع به روایت‌سازی می‌کنند. شعارهایی را در دهان مردم می‌گذارند، خطوط و روندهای جنگ را با خوانشی افراطی به نام مردم در خیابان و فضای مجازی غالب می‌کنند، مسئولان را بی‌اعتبار و خائن می‌خوانند، مذاکره را «جام زهر» و تسلیم معرفی می‌کنند، جنگ را ابدی جلوه می‌دهند و دولت را عامل بحران و جنگ قلمداد می‌کنند. روایت این جریان، نه بر محور وحدت ملی در برابر تجاوز خارجی، بلکه بر **ایجاد و تعمیق شکاف میان نهادهای حاکمیتی، دولت و جامعه** متمرکز است. آنها همواره دشمن را از داخل و با عناوینی چون «نفوذ» آغاز می‌کنند؛ توپخانه گفتمانی‌شان پیش از هر چیز، درون را هدف می‌گیرد. نگاهشان در هر حالت، سیاسی و جناحی است. در این متن به چهار متغیر کلیدی در ادبیات این جریان و مواضع آنان در چهل روز ابتدایی جنگ؛ اشاره می‌شود:

دولت: هدف‌گیری به عنوان دشمن داخلی

بررسی محتوای تولیدشده توسط این جریان در چهل روز نخست جنگ، نشان می‌دهد که دولت به عنوان یکی از اصلی‌ترین اهداف گفتمانی آنان در نظر گرفته می‌شود. این جریان، دولت را نه قوه‌ی مدیریت‌کننده بحران، بلکه «**رقیب سیاسی**»، «**ادامه‌دهنده سیاست‌های دشمن**» و حتی «**بستر اصلی وقوع بحران‌ها**» معرفی می‌کند. از پیام عذرخواهی رئیس‌جمهور از کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس تا عملکرد وزارت خارجه در ایام جنگ، همگی در قالب نشانه‌هایی از «ضعف» یا «فریبکاری» بازنمایی می‌شوند. اوج این رویکرد، **نسبت دادن مسئولیت رخدادهایی چون شهادت رهبر انقلاب و حتی وقوع کودتا به دولت** است. جالب اینکه برخی از آنان، شهادت شخصیتی مانند علی لاریجانی را کلاً پوشش نمی‌دهند یا علیرغم تجلیل گسترده مردم و نهادهای رسمی از ایشان، شروع به انتقادهای تند می‌کنند. پیام اصلی این است که در شرایط جنگ، **تهدید اصلی از درون و از سوی نهادهای رسمی مدیریت کشور است**.

مساله جانشینی رهبری

حادثه شهادت رهبر شهیدانقلاب، سهمگین‌ترین و تلخ‌ترین رویداد جنگ است. با این حال، جریان ساختارگریز از این بحران برای **پیش‌دستی و جهت‌دهی به فرآیند جانشینی** استفاده می‌کند. این جریان، خارج از هرگونه فرآیند متعارف، ابتدا به **اعلام غیررسمی و زودهنگام گزینه**

ای خاص اقدام می‌نماید. هرگونه تامل یا اقدام نهادهای ذی‌صلاح مانند شورای موقت رهبری یا مجلس خبرگان، با برچسب‌هایی چون «کودتا»، «آمریکایی بودن» یا «بی‌کفایتی» به دلیل تاخیر در انتخاب رهبری مواجه می‌شود. آنها با ایجاد فضای اضطراری و القای این ترس که اگر رهبر جدید سریعاً تعیین نشود، افراد «غیرهم‌سو» در دولت و شورا ممکن است «آتش بس» اعلام کنند، در پی مشروعیت‌زدایی از نهادهای قانونی و تحمیل گزینه مورد نظر خود هستند. در این روایت، قدسی‌ترین نهاد نظام به ابزاری برای حذف رقبا و پیشبرد اهداف جناحی تبدیل می‌شود.

جنگ: قدسی‌سازی و ایدئولوژیک‌سازی درگیری

برای جریان ساختارگیز، جنگ یک نزاع و تشدید تنش نیست، بلکه به تعبیر خودشان «مصاف جنود رحمان و شیطان» تلقی می‌شود. این جریان، جنگ را یک واقعیت نظامی-سیاسی نمی‌بیند، بلکه صرفاً و منحصرأ آن را یک نزاع دینی-تمدنی می‌داند و لذا هم‌اوردی، خوانش و میدان را براساس آن تعریف می‌کند. هدف نهایی جنگ نیز نه دفاع یا کسب امتیاز، بلکه «نابودی کامل اسرائیل» معرفی می‌شود، فارغ از اینکه این دورنما در جنگ کنونی تا چه حد عملی یا نیازمند زمان و آمادگی بیشتر است. همچنین، اصرار بر گسترش و مواجهه مستقیم درگیری به عربستان و کشور آذربایجان وجود دارد. برای مثال، در ادبیات آنها و فارغ از در نظر گرفتن محدودیت‌های ایران و ضرورت عدم درگیری مستقیم در منطقه شمال، باکو به «اسرائیل دوم» تبدیل می‌شود. نکته حائز اهمیت، پیوند دادن تحولات جبهه جنگ به تحولات و رقابت‌های سیاسی داخلی است؛ به‌گونه‌ای که حتی شهادت رهبر انقلاب به نتایج رقابت‌های انتخاباتی ریاست جمهوری گذشته مرتبط می‌شود. این امر نشان می‌دهد که جنگ برای این جریان، ابزاری برای تسویه حساب‌های سیاسی داخلی نیز به‌شمار می‌رود.

صلح (مذاکره، آتش بس)

در میانه شرایط جنگی، هرگونه اشاره به گزینه‌های مذاکره یا آتش بس، با برچسب‌های اخلاقی، دینی و امنیتی از سوی این جریان مواجه می‌شود. مفاهیمی مانند «خیانت»، «بیعت با دشمن»، «مخالفت با قرآن و امام زمان (عج)» و «رضایت به شهادت رهبر» به‌طور مکرر به کار گرفته می‌شود. مذاکره «ننگ» و آتش بس «ذلت و جام زهر» توصیف می‌شود. این جریان حتی گامی فراتر می‌نهد و به دعوت صریح به سکوت و حذف طرفداران صلح می‌پردازد. در این روایت، هرگونه تمایل به صلح، نه یک انتخاب سیاسی، بلکه معصیتی بزرگ و خیانت‌آمیز قلمداد می‌شود.

مواضع جریان ساختارگیز در چهل روز نخست جنگ، نمایش عینی‌ای از راهبرد آنان در بهره‌گیری از بحران برای پیشبرد اهداف خود است. این جریان با استفاده ابزاری از مفاهیم دینی، ساخت دشمنان داخلی خیالی و تحمیل گزینه‌های خود از طریق تشدید بحران، در پی تغییر معادلات قدرت است. آنان نه در پی مدیریت بحران، بلکه در جهت تعمیق و تداوم آن برای ایجاد زمینه‌های تغییر در ساختار قدرت و گفتمان حاکم حرکت می‌کنند. جنگ برای این جریان، فرصتی است برای شکاف‌اندازی بیشتر میان نهادهای حاکمیت و جامعه و جایگزینی نظم موجود با روایتی افراطی و انحصارطلبانه. این همان ذات پنهان ساختارگریزی است: استفاده از هر بحران، حتی جنگ، برای به حاشیه راندن موضوعات اساسی و حساس کشور و تقلیل آن به نزاع‌ها و اختلافات داخلی

سیاسی بی ارزش! ■

عقلانیت انقلابی در برابر تفرقه افکنی های ساختارگريزان

محمدصادق نادری



در بزنگاه های تاریخی، مانند روزهایی که ما در آن زندگی می کنیم و دشمن پس از قریب به پنجاه روز جنگ همه جانبه مجبور به مذاکره شده است، آنچه مسیر یک جامعه را تعیین می کند، کیفیت واکنش داخلی است نه صرفاً شدت تهدید خارجی و واکنش های کلی.

جنگ اخیر و فضای پس از آتش بس، بار دیگر این حقیقت را آشکار کرد که میدان واقعی تنش و درگیری در کنار تلاش های فرماندهان غیور نظامی فضای معنادهی به جنگ، روایت گیری جنگ و میدان انسجام اجتماعی است. این مثلث طلایی در کنار تلاش های فرماندهان پیروز نهایی جنگ را رقم خواهد زد. در چنین شرایطی، بیش از هر زمان دیگری نیازمند بازخوانی یک مفهوم کلیدی هستیم: **عقلانیت انقلابی**؛ مفهومی که اگر درست فهم نشود، جای خود را به قرائت های حاشیه ساز خواهد داد.

در روزهایی که جامعه ما در معرض شدید ترین تهدیدات خارجی قرار دارد، انتظار طبیعی آن است که نیروهای درون جبهه انقلاب، به سمت هم افزایی، تقویت اعتماد عمومی و پشتیبانی از تصمیمات کلان حرکت کنند. اما در همین بزنگاه ها، جریانی فعال می شود که می توان آن را «ساختارگریز» نامید؛ جریانی که در ظاهر، با ادبیات انقلابی و دفاع از ارزش ها سخن می گوید، اما در عمل، با تولید دوگانه های تند، بی اعتنایی به مصلحت عمومی و تخریب نهادهای تصمیم گیر، به تضعیف انسجام ملی کمک می کند.

مسئله اصلی این نیست که نقد وجود دارد یا نه؛ نقد، جزء جدایی ناپذیر هر نظام زنده و پویاست. مسئله اینجاست که نوعی از نقد در حال شکل گیری است که نه در پی اصلاح، بلکه در پی بی اعتبارسازی است؛ نه به دنبال حل مسئله، بلکه به دنبال تثبیت بحران است. اینجاست که مرز میان «انقلابی گری» و «ساختارگریزی» به وضوح نمایان می شود.

اگر دشمن به دنبال ترور شخصیت های ماست این جریان ممکن است با دوگانه سازی ترور شخصیتی ایجاد کند. در مدل اول افراد و فرماندهان ترور می شوند اما در مدل دوم فرآیند تصمیم گیری و روندها.

عقلانیت انقلابی، برخلاف تصور برخی، به معنای سازش یا عقب نشینی نیست؛ بلکه به معنای فهم پیچیدگی میدان، تشخیص اولویت ها و انتخاب مسیرهایی است که در نهایت به تقویت قدرت ملی منجر می شود. در این چارچوب، جنگ و مذاکره، تقابل و تعامل، میدان و دیپلماسی، نه دوگانه های متضاد، بلکه ابزارهایی مکمل هستند. این معانی را می توان در پیام مقام معظم رهبری نیز یافت کرد.

تاریخ انقلاب اسلامی نیز مملو از لحظاتی است که تصمیمات کلان، بر پایه همین عقلانیت اتخاذ شده است؛ تصمیماتی که اگرچه ممکن است در لحظه با واکنش های احساسی مواجه شده باشند، اما در بلندمدت به تثبیت موقعیت کشور انجامیده اند.

در مقابل، ساختارگريزان، بر نوعی «تکلیف‌گرایی افراطی» تأکید دارند که در آن، نتیجه و پیامدهای اجتماعی تصمیمات، عملاً نادیده گرفته می‌شود. در این نگاه، هرگونه ملاحظه نسبت به شرایط زمانه، هرگونه توجه به هزینه‌های اجتماعی و حتی هرگونه تلاش برای مدیریت بحران، به‌عنوان «سازش» یا «عدول از اصول» تعبیر می‌شود. نتیجه چنین رویکردی، نه تقویت جبهه انقلاب، بلکه فرسایش آن از درون است.

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این جریان، تغذیه از بحران و بازتولید آن است. در شرایطی که کشور نیازمند آرامش نسبی برای بازسازی، تصمیم‌گیری و مدیریت شرایط پس از درگیری است، این جریان تلاش می‌کند با برجسته‌سازی تهدیدها، القای بی‌اعتمادی و زیر سؤال بردن تصمیمات رسمی، فضای جامعه را در حالت اضطراب نگه دارد. این وضعیت، دقیقاً همان چیزی است که در ادبیات امنیتی، به‌عنوان «فرسایش سرمایه اجتماعی» شناخته می‌شود. این جریان در روزهای گذشته و خصوصاً در ایام آتش بس در میدان خیابان هم تنش‌هایی ایجاد کرده که با پیام رهبری معظم و بصیرت مردم همچنان این موج حمایتی جاری و منجر به دوگانگی نگردیده است. ساختارگريزان با دوگانه‌سازی‌های مداوم، میدان افکار عمومی را به یک فضای سیاه و سفید تقلیل می‌دهند. در این فضا، یا باید کاملاً با آن‌ها هم‌صدا بود، یا در جبهه مقابل قرار گرفت. این نوع نگاه، نه تنها امکان گفت‌وگو و تفاهم را از بین می‌برد، بلکه عملاً بخش‌های وسیعی از جامعه را که ممکن است دارای دیدگاه‌های میانه‌رو یا انتقادی باشند، از دایره «خودی» خارج می‌کند. نتیجه این فرآیند، افزایش شکاف‌های اجتماعی و کاهش ظرفیت همگرایی در لحظات حساس است.

عقلانیت انقلابی، دقیقاً در نقطه مقابل این رویکرد قرار دارد. این عقلانیت، به جای حذف تفاوت‌ها، به دنبال مدیریت آن‌هاست؛ به جای تشدید شکاف‌ها، به دنبال کاهش آن‌هاست؛ و به جای بهره‌برداری از بحران، به دنبال عبور از آن است. در این نگاه، «خیابان» نه میدان رقابت‌های سیاسی، بلکه یکی از مهم‌ترین پشتوانه‌های امنیت ملی است؛ پشتوانه‌ای که باید با دقت، ظرافت و درک درست از شرایط، حفظ و تقویت شود.

یکی از خطرات جدی در این مقطع، آن است که صدای ساختارگريزان، به‌اشتباه به‌عنوان «صدای انقلاب» بازنمایی شود. در حالی که انقلاب اسلامی، در ذات خود، ترکیبی از «غیرت» و «عقلانیت» است؛ انقلابی که هم در برابر دشمن ایستاده و هم در لحظات لازم، تصمیمات دشوار اما عقلانی گرفته است. تقلیل این میراث به یک قرائت تند، احساسی و غیرمنعطف، در واقع نوعی تحریف گفتمان انقلاب است.

در فضای پس از آتش بس، یکی از مهم‌ترین وظایف نخبگان، رسانه‌ها و کنشگران فکری، بازتعریف این مرزهاست. باید به‌روشنی نشان داد که دفاع از مذاکره، به معنای تسلیم نیست؛ همان‌طور که تأکید بر مقاومت، به معنای نفی عقلانیت نیست. این دو، زمانی که در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، می‌توانند به یک راهبرد جامع و مؤثر تبدیل شوند.

این روزها یکی از وظائف مهم نخبگان انقلابی بالاتر بودن کیفیت انسجام داخلی است. اگر بتوانیم در این ایام در عین تکرر به یک فهم مشترک از منافع ملی و وظیفه انقلابی برسیم هیچ تهدیدی نخواهد توانست آن را از درون متلاشی کند. اما اگر شکاف‌ها عمیق‌تر شود و صداها افراطی، میدان را در اختیار بگیرند، حتی کوچک‌ترین بحران‌ها نیز می‌توانند به چالش‌های بزرگ تبدیل شوند.

عقلانیت انقلابی، امروز بیش از هر زمان دیگری، یک ضرورت است؛ ضرورتی برای عبور از بحران، حفظ انسجام و جلوگیری از آنکه تفرقه افکنی، جایگزین همبستگی شود. در این مسیر، شناخت و نقد جریان‌های ساختارگریز، نه یک انتخاب، بلکه یک الزام راهبردی است؛ الزامی برای حفظ همان چیزی که انقلاب اسلامی بر آن بنا شده است: پیوند میان مردم، عقلانیت و آرمان 

وقتی مسئله‌سازی جای مسئله اصلی را می‌گیرد

مجتبی دانشی



در شرایطی که جامعه درگیر یک رویارویی جدی با تهدید خارجی است و خیابان به‌عنوان یکی از مهم‌ترین پشتوانه‌های انسجام ملی عمل می‌کند، آنچه اهمیت حیاتی دارد، «حفظ تمرکز بر مسئله اصلی» است. تجربه روزهای اخیر به‌خوبی نشان داده است که حضور مردم در خیابان در حمایت از نظام اسلامی، بخشی از یک منظومه بزرگ‌تر در تولید قدرت ملی است؛ منظومه‌ای که از میدان نظامی تا میدان دیپلماسی، و از رسانه تا افکار عمومی امتداد دارد. در چنین وضعیتی، هرگونه جابه‌جایی اولویت‌ها، می‌تواند این انسجام را دچار اختلال کند.

در همین نقطه است که نقش برخی از جریان‌ها بار دیگر برجسته می‌شود. این جریان‌ها، که پیش‌تر نیز نشان داده‌اند از بحران‌ها به‌عنوان فرصت برای بازتعریف میدان کنش خود استفاده می‌کنند، اکنون با تولید و برجسته‌سازی برخی مسائل فرعی، در حال تغییر جهت تمرکز اجتماعی‌اند. نمونه‌هایی مانند طرح گسترده پرسش‌های شرعی درباره «نحوه مواجهه با کشف حجاب در تجمعات» دقیقاً در همین چارچوب قابل تحلیل است. ماجرا از این قرار است که بخشی از جریان‌ها به دغدغه مندی انقلاب طی سوالاتی از یک مرکز به وجوب نهی از منکر بانوان بدحجاب در تجمعات شبانه رسیده‌اند.

تجمعات شبانه چهل و اندی شب گذشته، که در بسیاری از شهرها با هدف نمایش همبستگی ملی و حمایت از کشور در برابر تهدید خارجی شکل گرفته، به‌تدریج به یکی از نمادهای سرمایه اجتماعی تبدیل شده است. این تجمعات، برخلاف برخی الگوهای رایج در جهان که جنگ را با تخلیه شهر و انقباض اجتماعی همراه می‌بینند، در ایران به نوعی «حضور فعال اجتماعی» منجر شده است؛ حضوری که پیام آن، ایستادگی، اعتماد و پیوستگی جامعه است.

در چنین فضایی، ورود به موضوعاتی که ظرفیت بالایی برای دوگانه‌سازی دارند، می‌تواند این سرمایه را تضعیف کند. وقتی در دل یک تجمع که هدف آن نمایش وحدت است، مسئله‌ای مطرح می‌شود که به‌طور طبیعی بخشی از جامعه را در معرض نقد یا تقابل قرار می‌دهد، عملاً از درون همان تجمع، شکاف تولید می‌شود. این دقیقاً همان نقطه‌ای است که برخی از جریان‌ها مساله‌سازی به آن نیاز دارند: تبدیل یک میدان همبستگی به میدان اختلاف.

ویژگی مهم این نوع کنشگری، آن است که خود را در پوشش دفاع از ارزش‌ها بازنمایی می‌کند. طرح مسائل شرعی، استناد به نظریکی از مراکز، و استفاده از ادبیات دینی، به این اقدامات ظاهری مشروع می‌بخشد. اما در سطح کارکردی، نتیجه چیزی جز تضعیف کارکرد اصلی تجمعات نیست. این همان تمایزی است که باید میان «دفاع از ارزش» و «استفاده ابزاری از ارزش» قائل شد.

مساله اینجاست که گاهی حفظ یک ارزش، در گروی آن است که بدانیم چه زمانی باید آن را به صدر آورد و چه زمانی باید آن را در چارچوبی دیگر پیگیری کرد. در شرایطی که کشور نیازمند حداکثر انسجام است، هر اقدامی که به دوگانه‌سازی منجر شود حتی اگر با نیت خیر انجام شود در عمل به تضعیف جبهه خودی می‌انجامد.

از این منظر، تولید و ترویج چنین محتواهایی درباره حجاب در بستر تجمعات شبانه، بیش از آنکه یک کنش دینی محسوب شود، یک خطای راهبردی است. این خطا، زمانی خطرناک‌تر می‌شود که به صورت شبکه‌ای و هماهنگ در فضای مجازی باز نشر شده و به یک مطالبه عمومی القا گردد. در این صورت، نه تنها تمرکز جامعه از مسئله اصلی منحرف می‌شود، بلکه زمینه برای شکل‌گیری تنش‌های درونی نیز فراهم می‌گردد.

یکی دیگر از پیامدهای این روند، تضعیف نقش خیابان به عنوان «پشتوانه امنیت ملی» است. خیابانی که می‌تواند محل هم‌افزایی نیروهای مختلف اجتماعی باشد، در صورت ورود چنین دوگانه‌هایی، به فضایی پرتنش تبدیل می‌شود که بخشی از مردم را از مشارکت بازمی‌دارد. نتیجه این فرآیند، کاهش دامنه حضور و محدود شدن آن به گروه‌های خاص است؛ وضعیتی که در نهایت به تضعیف همان ظرفیتی می‌انجامد که در ابتدا شکل گرفته بود.

نکته مهم دیگر، تأثیر این نوع کنش‌ها بر افکار عمومی است. در شرایطی که رسانه‌های خارجی و جریان‌های معارض، به دنبال برجسته‌سازی شکاف‌های داخلی‌اند، هرگونه نشانه‌ای از اختلاف درون جامعه، به سرعت به یک ابزار تبلیغاتی تبدیل می‌شود. در چنین فضایی، طرح مسائلی که ظرفیت بالای تنش را دارند، عملاً به تقویت روایت‌های رقیب کمک می‌کند؛ روایتی که تلاش دارد جامعه ایران را متفرق و ناتوان از مدیریت اختلافات درونی نشان دهد.

در شرایط فعلی مساله بازتعریف اولویت هاست و هنر مدیریت اجتماعی به همین اولویت بندی است و البته این به معنای نادیده گرفتن مسائل فرهنگی یا دینی نیست، بلکه به معنای قرار دادن آن‌ها در جای درست خود است. حجاب، به عنوان یک مسئله مهم، نیازمند کار فرهنگی عمیق، گفت‌وگوی اجتماعی و سیاست‌گذاری هوشمندانه است؛ نه طرح هیجانی و تقابلی در بسترهایی که اساساً برای کارکردی دیگر شکل گرفته‌اند.

روزها و شب‌های پیش رو یکی از حساس‌ترین بزنگاه‌ها در طول سالهای پس از انقلاب اسلامی است و باید مراقب برخی از جریان‌ات بود. افرادی که بیش از آنکه با نفی مستقیم نظم اجتماعی عمل کنند، با جابه‌جایی اولویت‌ها و ایجاد شکاف در لحظات حساس، اثرگذاری خود را اعمال می‌کنند. شناخت این الگو، نخستین گام برای مواجهه مؤثر با آن است.

باید دانست که هر صدایی که بلندتر است، لزوماً صدای درست نیست، و هر شعار پیر حراتی، لزوماً یک شعار انقلابی نیست. انقلاب اسلامی، در جوهره خود، ترکیبی از ایمان، عقلانیت و مسئولیت‌پذیری است. هر رویکردی که این توازن را بر هم بزند، حتی اگر در ظاهر مدافع ارزش‌ها باشد، در عمل از مسیر انقلاب فاصله گرفته است ■

مسأله توازن در مواجهه با تقابل های ملی

علی اصغر بخشی زاده



در تحلیل وضعیت کنونی کشور-جنگ و آتش بس-، یکی از خطاهای جدی آن است که تهدید را صرفاً در بیرون جست و جو کنیم. داخل گرچه صحنه انسجام بی نظیری است اما آسیب شناسی این انسجام، کیفیت سنجی آن باید یکی از دغدغه های اصلی جبهه انقلاب باشد.

هر مقدار واقع گرایی افراطی و حذف آرمان از کنشگری انقلاب مخاطره برانگیز است، اعتقاد به اشباع ناپذیری جنگ و آخرالزمانی تحلیل کردن همه پدیده ها نیز می تواند خطرناک باشد. برخی از یادداشت ها و روایت ها نوعی ساده سازی جنگ دائمی را به دنبال هستند که گویی بقای انقلاب در گروی استمرار بی وقفه تقابل است. در این چارچوب، نه تنها مذاکره به عنوان یک ابزار شناخته نمی شود، بلکه اساساً امکان هرگونه تنش زدایی یا مدیریت تعارض نفی می گردد. نتیجه چنین نگاهی، تبدیل وضعیت های پیچیده به دوگانه های ساده و هیجانی است؛ دوگانه هایی که در آن، یا باید در اوج تقابل بود یا در موضع خیانت قرار گرفت.

مساله دیگر که در دل برخی از جریانان شبه انحرافی با آن مواجه هستیم خوانش های آخرالزمانی از سیاست است. وقتی تحلیل مسائل بر نوعی اخباری گری سیاسی صورت گیرد و تعجیل در یک تقابل فرجام شناسانه شکل بگیرد، اولویت های واقعی کشور به حاشیه رانده می شود. در چنین فضایی، حفظ زیرساخت ها، ثبات اقتصادی، امنیت اجتماعی و حتی جان شهروندان، در برابر یک تصویر ذهنی از «تقابل نهایی» کم اهمیت جلوه داده می شود.

یکی دیگر از ویژگی های جریان ساختارگریز که در سالهای قبل و در جریان تذکرات مکرر رهبری شهید در خصوص برهم نزدن سخنرانی خود را نشان داد، تبعیت ابزاری از رهبری است. در ظاهر، این جریان خود را کاملاً همسو و مطیع نشان می دهد، اما در عمل، با گزینش و تفسیر به رأی بیانات، مسیر دلخواه خود را پیش می برد. هرجا تصمیم یا موضع رسمی با چارچوب ذهنی آن ها همخوان نباشد، به جای بازنگری در تحلیل، شروع به بازتفسیر یا حتی نادیده گرفتن آن می کنند. این دوگانگی، یعنی همزمان ادعای تبعیت و فاصله گیری عملی، یکی از پیچیده ترین اشکال انحراف در درون گفتمان انقلابی است.

در سطح اجتماعی، این جریان با بهره گیری از ابزارهای رسانه ای و شبکه های غیررسمی، به تهییج و بسیج هیجانی بخشی از جامعه می پردازد. این تهییج، در بسیاری از موارد به گونه ای است که عملاً دست نظام را در تصمیم گیری های کلان می بندد. هرگونه انعطاف در سیاست خارجی یا مدیریت بحران، بلافاصله با موجی از فشار اجتماعی مواجه می شود که آن را «عقب نشینی» یا «عدول از اصول» معرفی می کند. در نتیجه، تصمیم گیران رسمی، نه تنها با ملاحظات خارجی، بلکه با یک فشار درونی نیز مواجه می شوند که امکان مانور را کاهش می دهد.

این وضعیت را می توان نوعی گروگان گیری نرم نامید؛ جایی که یک جریان، با ایجاد فضای هیجانی، تلاش می کند دامنه تصمیمات ممکن را محدود کند. در چنین شرایطی، حتی تصمیماتی که در چارچوب منافع ملی و بر اساس محاسبه دقیق اتخاذ می شود، ممکن است به دلیل هزینه های

داخلی، با تأخیر یا تردید مواجه گردد.

در کنار این موارد، باید به خلوص‌گرایی افراطی این جریان نیز توجه کرد. در این نگاه، دایره «خودی» به قدری تنگ تعریف می‌شود که بخش قابل توجهی از نیروهای متخصص، میانه‌رو و حتی وفادار به نظام، به تدریج از این دایره خارج می‌شوند. این فرآیند، در نهایت به نوعی انسداد درونی منجر می‌شود که در آن، امکان گفت‌وگو، نقد درون‌گفتمانی و اصلاح مسیر از بین می‌رود. نتیجه چنین وضعیتی، کاهش کارآمدی، افزایش شکاف‌های اجتماعی و فرسایش سرمایه‌های انسانی و اجتماعی است.

نکته قابل توجه آن است که این جریان، خود را در نقطه مقابل واقع‌گرایی افراطی می‌بیند، اما در عمل، هر دو به یک نتیجه مشابه منتهی می‌شوند: تضعیف گفتمان اصیل انقلاب اسلامی. یکی با حذف آرمان و دیگری با بی‌اعتنایی به عقلانیت و ساختار. در این میان، آنچه قربانی می‌شود، همان توازن ظریفی است که انقلاب اسلامی بر آن بنا شده است؛ توازن میان «آرمان‌خواهی» و «تدبیر»، میان «مقاومت» و «مدیریت»، و میان «انقلاب» و «نظام».

باید بدانیم که در شرایطی که کشور درگیر یک تقابل چندلایه است، حفظ توازن اهمیت حیاتی دارد ■

خیابان و ذهنیت از مذاکره

علیرضا نعمتی



در شرایط کنونی، که کشور در میانه یک بحران چندلایه قرار دارد، مفهومی به نام «مذاکره» در برابر «جنگ» قرار گرفته است؛ مفهومی که به رغم اهمیت راهبردی اش، هیچگاه در ذهنیت تاریخی ایرانی‌ها همانند جنگ معنای حماسی نداشته است. جنگ، حتی در شکست، حماسه‌ای را به یاد می‌آورد و مذاکره، اغلب تصاویری از اتلاف وقت، بیهودگی و شکست را تداعی می‌کند. این ذهنیت، نه به دلیل بی‌توجهی به زحمات دیپلمات‌ها یا دستاوردهای گاه و بی‌گاه مذاکرات، بلکه به دلیل پیشینه تلخ تاریخی است که مذاکره در فرهنگ ایرانی از آن نشأت گرفته است.

هر اندازه که حافظه تاریخی ایرانی‌ها می‌تواند از دل جنگ، حماسه‌ها و فداکاری‌ها را به یاد آورد، مذاکره چنین قدرت معنابخشی ندارد. تاریخ مذاکرات ایران، به‌ویژه در دوران پیش از انقلاب، پر است از یادآوری قراردادهای ننگین استعماری و سپس «جام زهر» که به عنوان یکی از لحظات دشوار و تلخ در تاریخ جمهوری اسلامی ایران به یاد می‌آید. در این تصویر، مذاکره یک امر تحقیرآمیز و بی‌نتیجه است. حتی برجام، که برای بسیاری از دیپلمات‌ها دستاوردهایی را به همراه داشت، به معنای «تقریباً هیچ» بود. این تصویر، فارغ از اینکه دیپلمات‌های ایرانی چه زحماتی کشیده‌اند، بیشتر به تصویری اجتماعی و تاریخی از مذاکره برمی‌گردد که آن را همچنان با ناامیدی و بی‌نتیجه بودن مرتبط می‌کند.

در مقابل، جنگ چیزی کاملاً متفاوت است. جنگ در فرهنگ ایرانی با مفاهیمی چون «شهید»، «سردار قهرمان»، «دفاع از وطن» و «حماسه» همراه است. جنگ، حتی اگر به شکست بیانجامد، با قهرمانانی که فداکاری و جان‌فشانی کرده‌اند، به یاد می‌آید. در پیروزی، جنگ به نماد اقتدار و اراده ملت تبدیل می‌شود و در شکست، خاطرات شهیدان و رزمندگان حفظ می‌شود. برای جنگ می‌توان شعار داد، نوحه خواند، ترانه ساخت، پرچم‌ها را برافراشت، مراسم دعا و مناجات برگزار کرد و در این فرایند، جنگ به نقطه‌ای از پیوند و همبستگی اجتماعی تبدیل می‌شود که حتی بسیاری از باورهای دینی به آن وجهی از تکلیف و رسالت الهی می‌دهند.

این تفاوت معنابخشی میان جنگ و مذاکره به هیچ‌وجه به معنای دفاع از جنگ یا نکوهش مذاکره نیست. بلکه مسأله اصلی در اینجا است که **مذاکره** به عنوان یک ابزار سیاسی و دیپلماتیک، هیچگاه در ذهنیت جمعی ایرانی‌ها مانند جنگ نتواسته است جایگاه و قدرت معنابخشی ایجاد کند. **مذاکره**، به ویژه در موقعیت‌های بحرانی، به عنوان یک ابزار بی‌فایده و پر از تعارض‌های داخلی درک شده است. از طرفی، تجربه مذاکره با طرف‌های مختلف، به ویژه ایالات متحده، همیشه همراه با بدعهدی‌ها و تکرار شکست‌ها بوده است. این تصویر، که به ذهنیت جمعی ایرانی‌ها از مذاکره مرتبط است، باعث شده تا خیابان، در شرایطی که مذاکرات ادامه دارد، دیگر همان انرژی و حماسه پیشین را نداشته باشد.

به عبارت دیگر، هرگاه مردم در خیابان‌ها تجمع می‌کنند، آن‌ها به طور غیرمستقیم در پی قدرت

معنابخشی هستند. مردم از جنگ معنای حماسی و از مذاکره بی نتیجه بودن می بینند. اگر جنگ را می توان به یک ایدئولوژی انقلابی گره زد، مذاکره معمولاً در خیابان ها با خاطرات تلخ و نارضایتی همراه است. به همین دلیل است که سوال اساسی این است که «مذاکره» چطور می تواند همچنان مردم را در خیابان ها نگه دارد و انگیزه برای مشارکت را حفظ کند؟

نگرانی های موجود در مورد مذاکره، فراتر از نتایج آن است. **مذاکره فرسایشی**، به ویژه مذاکره ای که نتیجه ای ملموس و قابل مشاهده نداشته باشد، نمی تواند پاسخ مناسبی برای مردم در خیابان باشد. مردم از جنگ می خواهند تا با جان فشانی، پیروزی و دلیری در مقابل دشمن، امید و انگیزه بیابند، اما مذاکره ای که هیچ نتیجه فوری و ملموسی ندارد، به ویژه اگر فرسایشی باشد، تنها می تواند احساس سرخوردگی و بی حالی ایجاد کند. در این شرایط، ادامه حضور در خیابان ها به طور طبیعی کمرنگ می شود و مردم از «خیابان» به عنوان یک فضای اجتماعی و سیاسی حامی قدرت ملی فاصله می گیرند.

اگر در گذشته شعار «ما پیروزیم» در میدان جنگ پیچیده بود، در دوران مذاکرات، این شعار باید به «ما پیروز خواهیم شد» تبدیل شود و در صورتی که این وعده ها محقق نشوند و نباید انتظار داشت که خروش حماسی مردم در مواجهه با مشکلات به سادگی از بین برود، اما واقعیت این است که اگر نتیجه مذاکرات به تأخیر بیفتد یا اگر نتیجه ای ملموس به همراه نداشته باشد، مردم احساس خواهند کرد که «مذاکره» در مقابل «جنگ» رنگ باخته است.

بنابراین دیپلمات های ایرانی با آگاهی از مشکلات گذشته، مسئولیتی سنگین بر دوش دارند تا نشان دهند که این بار مذاکره می تواند نتیجه ای متفاوت از گذشته داشته باشد. آن ها باید توانایی این را داشته باشند که ذهنیت جمعی مردم را از آنچه در گذشته در ذهنشان ثبت شده است، «آشنایی زدایی» کنند و این بار مذاکره را به یک «فرایند مثبت» در نظر مردم تبدیل کنند. این چالش دیپلماتیک نه تنها به توان مذاکره کنندگان برمی گردد، بلکه به تغییر دیدگاه ها و ذهنیت های عمومی و رسانه ای نیز وابسته است.

مردم خواسته های فوری و ملموس دارند. این خواسته ها ممکن است اقتصادی، سیاسی یا اجتماعی باشند، اما باید توجه داشت که مذاکرات نمی توانند همیشه با تأخیر در رسیدن به این خواسته ها همراه شوند. دیپلمات ها باید بر این نکته تأکید کنند که هرگونه تصمیم استراتژیک باید با توجه به منافع ملی و توازن میان «مذاکره» و «امنیت ملی» اتخاذ شود. آن ها همچنین باید توضیح دهند که چرا برخی تأخیرها یا مذاکرات طولانی مدت به نفع کشور است.

به نظر می رسد در روزهای آینده پرسش اصلی این است که آیا مذاکره می تواند از ذهنیت جمعی ایرانی ها نسبت به خود، آشنایی زدایی کند؟ آیا این روند می تواند بار دیگر مردم را در خیابان ها نگه دارد و آن ها را در حماسه ای جدید از تعاملات سیاسی و دیپلماتیک مشارکت دهد؟ پاسخ به این سوال نه تنها به موفقیت مذاکرات، بلکه به توان دیپلمات ها در «تعریف مجدد مذاکره» در عرصه عمومی بستگی دارد. اگر این فرایند موفقیت آمیز نباشد، احتمالاً خیابان ها دوباره به میدان جنگ بازخواهند گشت، نه به عنوان جایی برای مذاکره، بلکه جایی برای تأکید بر عزت و

اقتدار ملی ■



جنگ روانی دشمن با نشانه گیری وحدت ملی

یک مسیر دشمن، عملیات
رسانه ای اوست که در این
ایام به طور خاص با نشانه
گیری ذهن و روان آحادی از
مردم قصد خدشه در وحدت
ملی و به تبع در امنیت ملی
را دارد. باید مواظب باشیم
تا مبادا در اثر سهل انگاری
و بدست خود ما این قصد
شوم تحقق یابد.

رهبر انقلاب

۱۴۰۴/۱۲/۲۹